

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۵ می ۲۰۱۲

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۳۳

به ادامه گذشته:

به امید این که با توضیحاتی که داده شد، اینک مراد از "کام نهنگ" که زنده یاد "رهبر" از آن یاد می نمود و هربار تذکر آن برای کادر های کوهدامن به خصوص زنده یاد "سخی" و "پیکار" گران تمام شده می خواستند با طرح مجدد قضیه، عدم رضایت خویش را از آن اصطلاح و وضعیتی که خود بار آورده بودند، ابراز بدارند و این را هم نوشتیم که از دید سازمان در همان مقطع خاص تاریخی، تنها یک موضعگیری سیاسی در قبال آن پدیده شوم و خاینانه کفایت ننموده و می بایست مبارزه ای جامع الاطراف، چند بعدی و همه جانبه علیه آن به پیش برده می شد و از آن گذشته، بیرون کشیدن رفقاء از آن "کام نهنگ" حتا با ایتار خون ده ها عضو و کادر سامانی از وظایف مبرم سازمان به شمار می رفت، این قلم با تنی چند از رفقای دیگر من جمله زنده یاد "سخی" بعد از حدود یک ماه اقامت در کوه صافی و تا حدی کار های سیاسی – تشکیلاتی سازمان را در آنجا به جریان انداختن، عازم کوهدامن گردیدیم.

دانستن آنچه قبل از حرکت به طرف کوهدامن (رفقای کوه صافی آنجا را به نام جلگه یاد می نمودند) از اهمیت برخوردار بود، می توانست نکات آتی باشد:

۱- خلاف کوه صافی که در آنجا تنظیم های مختلف اخوانی هریک منطقه خاص خود را داشته و هرکدام به شکلی از اشکال به غارت و تجاوز بر مال و منال مردم مصروف بودند مگر با وجود آن، چون از قدرت دولتی در آنجا خبری نبود، مردم بدان "مناطق آزاد شده" نام گذاشته بودند، در جلگه نمایندگی از حاکمیت دولتی را نیروهای تسلیم شده تمام احزاب و تنظیمها می نمودند.

به عبارت دیگر، از اول باید می دانستیم که به محض پائین شدن از کوه و ورود در جلگه، در مناطقی به کار خویش ادامه خواهیم داد که جزء مناطق تحت حاکمیت دولت به شمار می رفتند. در نتیجه می بایست در عین حالی که

بالاترین احتیاط های مخفی کاری را مراعات می نمودیم ، هر لحظه و هر دقیقه آمادگی رویارویی مسلحانه با نیروهای وابسته به دولت را نیز می داشتیم. به اصطلاح همانروز، "مرمی تیر کرده، گیت تفنگ زده و دست بر ماشه" حرکت می نمودیم.

۲- باز هم خلاف کوه صافی که در همه حالت با آغوش باز رفقاء مواجه گردیدیم، در جلگه این دو امکان که با رفقای خطا کار ساما مواجه بگردیم و یا هم با عناصری که با تمام وجود خود را به دشمن تسلیم نموده اند، سرو کار پیدا نمائیم، از ما می طلبید که ضمن حفظ و ارتقای هوشیاری انقلابی و ضمن آمادگی کامل برای درگیری های احتمالی در چگونگی پیش برد بحث ها جهت اقناع کادر ها، اعضاء و توده های سازمانی، به همان میزانی که از لحاظ ایدئولوژیک باید باز و مقنع صحبت می نمودیم، عکس آن از لحاظ تشکیلاتی چنان خست به خرچ می دادیم که احياناً اگر کس و یا کسانی در آن جمع، به دشمن خود را فروخته بود، نتواند کمترین استفاده ای از معلومات خویش علیه سازمان بنماید. مراعات این اصل به خصوص زمانی از اهمیت تخطی ناپذیر برخوردار می گردید که پای مسأله "دگر سازی" تشکیلات در میان می بود.

اینکار آنهم با فضائی که در آن قرار داشتیم به مراتب از رویارویی مستقیم با دشمن خطر تر و پر اهمیت تر بود. چه در عین حالی که افراد جلگه نمی بایست می دانستند، که در عقب آنها چه روندی در جریان است و حتا نمی بایست مشکوک می گردیدند، می بایست کوشش به عمل می آمد تا اعتماد آنها را هرچه بیشتر به سازمان و سیاست های آن نیز جلب می نمودیم.

به خاطر آنهایی که در "کتاب انقلاب" کرده و در طول عمر شان با توده ها سروکار نداشته و ندارند، باید یک نکته را بیفزاییم:

در اینجا باید از آغاز متوجه بود که طرف مقابل ما تنها کادر های آموزش دیده سازمان و آنهم در یک بستر مبارزاتی عادی و جود نداشت، تا بزرگترین حد اعتماد را در محدود ساختن معلومات به وی تفهیم نمود، بلکه به صورت عمده فعالان سازمانی و روابط توده ئی سازمان بودند که می بایست در عین حالی که به فراهم نمودن قناعت شان کوشیده می شد، می بایست سیاست تحدید معلومات نیز در قبال شان عملی می گردید.

۳- خلاف کوه صافی که می شد در آنجا با تمام رفقاء به صورت تدویرکنفرانس به صحبت پرداخت، در جلگه شرایط حکم می نمود، تا با هریک از اعضای سازمان و فعالان آن، به صورت فردی و بدون اطلاع قبلی به بحث می نشستیم. یعنی اگر از یک جانب احتیاط های امنیتی بر ما حکم می نمود، تا به مانند یک "اجل معلق" به دیدار افراد برویم، تا احياناً اگر جبهه عوض کرده باشند فرصت ضربت زدن به ما را نیابند، از جانب دیگر هیچ یک از روابط دیگری با سازمان با این فرد و یا آن فرد مطلع نگردد، تا در صورتی که بخواهد علیه سازمان اقدامی نماید، تنها ضربتتش متوجه رفقائی گردد که از کوه به جلگه آمده اند.

۴- بادر نظر داشت نکات آتی و با قبول این که وظیفه داشتیم تا با تک تک مربوطین سازمان اعم از عضو، هودار و یا هم روابط توده ئی سازمان در تماس شده سیاست سازمان را در نجات آنها از "کام نهنگ" به گوش شان می رسانیدیم، باید سخت می کوشیدیم که در انتخاب نقطه آغاز، بدون خوش بینی و یا بد بینی، نخست به سراغ کسانی برویم، که از درصد اطمینان بیشتری برخوردار بودند.

به همین مناسبت وقتی از کوه صافی به جلگه آمدیم نخستین آدرسی را که دق الباب نمودیم، در "زمین اوغور" خانه زنده یاد "قومندان منیر" بود.

این که چرا منزل وی را با وجود آن که در واقع منطقه اش بخشی از منطقه تحت حاکمیت "صمد سنگین" بود، انتخاب نمودیم، در کل به چند دلیل بود. نخستین دلیل موجودیت زنده یاد "قومندان واجد" یکی از مطمئن ترین کادر های سیاسی - نظامی کلکان در آنجا بود. زنده یاد "واجد" که روابط خانوادگی با زنده یاد "منیر" داشت، بعد از آن که در جریان یکی از جنگها با اخوان، شدیداً زخمی شد، جهت مداوی در "زمین اوغور" زندگانی می نمود، موجودیت وی در آنجا که نه تنها دامنش با آلودگی تسلیم طلبی آغشته نبود بلکه با شدت علیه آن مبارزه نیز می نمود، و تا حد زیادی بر "منیر" و برادرانش اثر گذار نیز بود، می توانست در صد اطمینان ما را که در آنجا علیه ما دامی چیده نخواهد شد، فزونی ببخشد.

دومین علت آن انتخاب، تعهد تشکیلاتی یک تن از برادران زنده یاد "منیر" با سازمان بود. از آنجائی که زنده یاد "منیر" از آن ارتباط هیچ اطلاعی نداشت، در نتیجه هرگاه می خواست دست به اقدامی علیه ما بزند، اولتر از همه به وسیله برادرش آن اقدام خنثا می گردید.

سومین علت عدم اطاعت کامل زنده یاد "منیر" از "صمد سنگین" بود. چه با وجودی که از لحاظ سلسله مراتب اداری، خانه زنده یاد "منیر" در قلمرو نفوذ "صمد سنگین" قرار داشت و با وجود آن که خودش و افرادی که به دور خود جمع نموده بود، همه در چوکات غند "سنگین" از طرف دولت تمویل می گردید، مگر خلاف "سنگین" که همیشه بین کابل و کوه دامن در رفت و آمد بود، نه تنها هوس رفتن به کابل را نمی نمود، بلکه زیر عنوان تأمین امنیت منطقه، می کوشید تا افرادش زیاد با اعضای غند "سنگین" و شخص وی در رفت و آمد قرار نداشته باشد.

خصوصیاتی که در بالا از آن نام بردیم، موجب شد تا برای نخستین بار آنهم بدون اطلاع قبلی منزل "منیر" را در "زمین اوغور" دق الباب نماییم. در آنجا به علاوه زنده یاد "منیر" و برادرانش، زنده یاد "واجد" نیز وجود داشت. آنها که از آمدن ما در آن وقت شب و بدون اطلاع قبلی تا اندازه ای تعجب نموده بودند، به دنبال آن که لباس های شسته و پاک برای تمام ما حاضر نمودند، و لباس های ما را جهت شستن به خانه تحویل دادند، و به علاوه آن که در همان وقت شب برای هریک از رفقاء جهت استحمام آب گرم آماده نمودند، و به علاوه آن که با آوردن غذای لذیذی در مهمان نوازی وطنی کوتاهی ننمودند، با چنان صمیمیت، صداقت و مهربانی از رفقاء پذیرائی نمودند که هیچ گونه شک و شبهه ای نمی توانست از بابت آنها در ذهن انسان خطور نماید.

بعد از صرف غذا و به دنبال آن که زنده یاد "سخی" رفقاء را معرفی نمود، محیلانه با یک نوع لحن تمسخر آمیز که با تأسف بخشی از شخصیت وی را می ساخت، از مأموریت ما که "بیرون کشیدن رفقاء از کام نهنگ" باشد، به امید آن که طرف مقابل را علیه ما بر انگیزد، نیز تذکر داد.

من که در واقع بعد از آغاز مأموریت در کوه صافی، باید آن را در جلگه نیز ادامه می دادم، به همان روش قبلی تکیه نموده، از آنها در خواست نمودم که اگر برای شان ممکن باشد، یک تیپ ریکادر حاضر نمایند، تا قبل از هر نوع جر و بحثی نخست پیام زنده یاد "رهبر" را جمعاً بشنویم.

بعد از شنیدن صحبت زنده یاد "رهبر"، قبل از آن که دیگران به سخن آغاز نمایند و حتا "سخی" فرصت آن را بیابد که زهر پراکنی نماید، زنده یاد "جاوید" با وجود تن زخمی و رنجورش، به خود حرکتی داده، در حالی با هیجان کف می زد و حمایت و اطاعت کامل خویش را از زنده یاد "رهبر" اعلام می داشت، آن موضعگیری را به همه تبریک گفته با چنان قاطعیتی به تأیید آن، چند کلمه ابراز داشت، که هرگاه هرکس دیگری به غیر از "سخی" می بود، سکوت را غنیمت دانسته، بحثی را به راه نمی انداخت.

مگر با تأسف "سخی" که زنده یاد "رهبر" به درستی وی را "عاشق اشتباهش" معرفی نموده است، دیر تحمل ننموده، با مخاطب ساختن زنده یاد "واجد" که آیا معنای "کام نهنگ" را می داند و یا خیر و این که در آن سخنرانی به تمام کادر های از جان گذشته "ساما" توهین صورت گرفته و همه را خاین و یا در آستانه خیانت دانسته است، مخالفت صریح خود را با آن سخنرانی و تحلیل هایش ابراز داشت. این موضعگیری سخی با در نظر داشت بحث هائی که در کوه میان ما صورت گرفته بود، به همان اندازه که برای دیگران غیر قابل پیشبینی بود، برای من نه تنها دور از انتظار نبود، بلکه از قبل مطمئن بودم که گلیم آن بحث را باید در خود کوهدامن و در حضور آنهائی جمع نمایم که به نسبت وضعیت شان مرکز اصلی ضربه به شمار می رفت.

من به نیکوئی می دانستم که "سخی" خلاف کوه صافی که خود را ضعیف تر و یا برابر با رفقای تازه آمده می دانست، بحث "کام نهنگ" را در جلگه بادر نظر داشت آن که در آنجا حاکمیت دولتی را "سنگین" نمایندگی می نمود، مطرح خواهد کرد، این را هم می دانستم که صرف نظر از آن که خودش در آن مورد چگونه می اندیشد، بنا بر همان عادت همیشگی می خواهد با طرح آن بحث نه تنها "دیگران" را علیه ما بشوراند تا وقتی کار به دشواری کشید، با هزار ترفند آنها را آرام ساخته، در واقع بر اهمیت نقش خودش سندی ارائه دارد، بلکه یکی از دلایلی که محرک وی جهت به راه انداختن آن بحث بود، به نحوی ترساندن ما تا سرحد عقب نشینی و یا سکوت بود.

مشکل "سخی" مگر یک نکته بود و آنهم این که خلاف آن که من وی را با تمام زیر و بم و جودش طی آن مدت شناخته بودم، او فکر نمی کرد که این قلم تا چه حدی در دفاع از اصول قاطعیت دارم و این را هم نمی دانست که من خود را آماده نموده بودم تا از خط سازمان در مقابل قاتلان خلق ما دفاع نمایم، او این را نمی دانست که با وجود آن که از مذهب فاصله گرفته بودم، مگر نقل قول های "زندگی دنیا عقیده است و مبارزه در راه عقیده"، "بزرگترین جهاد ها نزد خدا، اظهار کلمه حق است نزد امام جابر"، "گر جز به کشتن نشود آئین حق بلند- ای شمشیر ها بیایید بر فرق من فرود"، "بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است- که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است" و ... به مثابه بخشی از تربیت مبارزاتی چنان در من عمیق جا باز نموده بودند، که فقط به عوض "خدا و دین"؛ "مردم و کمونیزم" اخذ موقع نموده بودند بدن آن که در استواری و درجه راسخ بودن به عقیده و آمادگی برای جانبازی در راهش کمترین کاهش و یا نقصانی عرض اندام نموده باشد.

با در نظر داشت همین طرز تفکر و تربیت، وقتی "سخی" "واجد" را مخاطب قرار داد، من بدون معطلی وی را مخاطب قرار داده افزودم که کست را من گذاشته ام نه "واجد" تا وی مسؤولیت دفاع از آن را داشته باشد. و بدان ترتیب باز هم و بار پنجم و یا ششم، در دفاع از سخنرانی زنده یاد "رهبر" صحبت نموده به صورت صریح افزودم که ما را به نیت افراد کاری نیست، بر مبنای نتایج این عمل ما آن را خیانت می دانیم و از تمام رفقای که خود را متعهد به سازمان و خون شهدای آن می دانند، نه تنها صمیمانه و رفیقانه تقاضا می نمایم، تا به هر نوع روابطی که بین آنها و دولت دست نشانده وجود دارد، خاتمه بخشیده به سنگر سازمان و انقلاب برگردند بلکه به آنها دستور تاریخ را ابلاغ می داریم که به چنان روابطی خاتمه داده، صفت ننگ و خیانت را از جلو نام شان بردارند.

با آن که من و "سخی" از یک ماه بدان سو، اگر نگویم همه روزه به جرأت گفته می توانم هر چند روز بعد یک بار، به آن بحث و جهات آن پرداخته بودیم، مگر صحبت هیجانی آن شب و به خصوص بعد از ختم صحبت من، حمایت بی دریغ زنده یاد "واجد"، برادران "منیر" که همه خود را سرباز سازمان معرفی نموده، با صراحت اعلام داشتند که منتظر دستور سازمان اند تا آن را انجام دهند و چنین موضعگیری های صریح و روشنی سرانجام زنده

یاد "منیر" را به حرف آورده خواست با اگر و مگر مسایلی را مطرح نماید که به شدت از طرف "واجد" جوابش داده شد، یکی از محدود بحث هائی بود که بعد از آن "سخی" نخواست با من خود را مقابل نماید.

بدون آن که وقت خوانندگان را به تلاشهائی که گروپ ما جهت "دگر سازی" تشکیلات درکوه دامن و کابل انجام داد، بگیریم باید بیفزایم که مسافرت ما به جلگه در کل بیش از ۵ بار دیگر هم تکرار شد، با تکیه بر شناخت های قبلی و با تکیه بر شاخک های مخفی تشکیلات که در همه حالت می توانست درصد امنیت ما را بیشتر بسازد، ما با تمام خطراتی که ما را تهدید می کرد، منزل فرد فرد اعضاء و هوادران سازمان و روابط توده ئی آن را دق الباب نموده پیام سازمان را به گوش آنها رسانیدیم، اگر در جائی به مانند منزل زنده یاد "منیر" با چنان جبین کشاده مورد استقبال قرار گرفتیم، کسانی هم بودند به مانند "صمد سنگین" که در عین حالی که هیچ نوع استدلالی در دفع نظرات ما نداشتند و می کوشیدند جبن شان را در ورای کلماتی چون "ما سرباز سازمان هستیم، با تفنگ خود ثابت خواهیم کرد که خاین نبودیم، با خون خود ثابت خواهیم کرد که خاین نبودیم و از این قبیل حرفها"، زندانی بودن برادرش "اعظم شاه" را که در زندان پلچرخی محبوس بود، به مثابه گروگان خانوادگی یادآوری نموده می خواست ختم رابطه اش با دولت را به رهائی برادرش از زندان، گره بزند و حاضر نبود بپذیرد که در پیشگاه تاریخ آوردن همچو بهانه ها کمترین اثری ندارد و یا هم "سرباز" که می کوشید، برآمدنش از دولت را به روشن شدن چگونگی عوامل ترورش که آن را به افراد سازمان نسبت می داد، پیوند داده از شرکت مستقیم در عملیات "یا مرگ یا آزادی" خود را کنار بکشد.

در همین جا لازم است بیفزایم، با آن که به دنبال چندین بحثی که بین ما در یک طرف و "سنگین" و "سرباز" در دیگر طرف صورت گرفت و آنها حاضر نشدند تا به امر سازمان تمکین نموده با قطع رابطه گیری به دامن سازمان و انقلاب برگردند، مگر تذکر دو نکته به هیچ صورت نباید فراموش گردد:

نخست آن که، آنها هر چند با ما یکجا حرکت نکردند و حاضر نشدند تا به روابط ننگین شان با دولت خاتمه دهند، مگر نه تنها هیچ گاهی در صدد بر نیامدند تا ما را لو داده با پا گذاشتن بر روی اجساد ما بر ارج و مقام شان در دولت دست نشانده بیفزایند، در حالی که با تمام احتیاط هائی که ما انجام می دادیم اینکار برای شان مقدور بود، بلکه وقتی عملیات "یا مرگ یا آزادی" انجام یافت و اسلحه هائی را که در واقع به نام آنها قید بود، افراد حین قطع رابطه باخود برداشته تعداد دیگری را نیز خلع سلاح و حتا نمایندگان دولت را تصفیه جسدی نمودند، با وجود فشار های مضاعفی که بر آنها از طرف دولت تحمیل شد، به خانواده ها و نزدیکان کسانی که در عملیات شرکت جسته بودند، کمترین آسیبی نرسانیدند. این که آیا آنها از ترس انتقام جوئی سازمان به چنان کاری دست نیازدیدند و یا همان طوری که ادعا می کردند، خود را خاین نمی دانستند، امریست که فقط خود آنها می توانستند در عمل روشن نمایند. دومین نکته آن است، که تمام کسانی که در عملیات "یا مرگ یا آزادی" شرکت نجستند، من جمله "صمد سنگین" با رها شدن زندانی ها از زندان، روابط شان را با دولت قطع نمودند و از آن جائی که سازمان حاضر نشد با آنها تماس بگیرد، به جمعیت اسلامی و شورای نظار مسعود پیوستند.

ناگفته نماند که مسعود هم در قبال آنها همان سیاستی را اتخاذ نمود که در مقابله با حریفان بالقوه خویش اتخاذ می نمود. یعنی هم "سرباز" و هم "سنگین" را از پشت سر زده، بخشی از روابط آنها را در خود مدغم نمود.

ناگفته نباید گذاشت، هرگاه این کار تدارکاتی و جانبازانه رفقاء نمی بود، هیچ گاهی عملیات "یا مرگ یا آزادی" با آن گستردگی و عظمت امکان عملی شدن نمی یافت.

ادامه دارد